

پژوهشی در ساقی‌نامه سرایی (سده‌های دهم و یازدهم) با بررسی ساقی‌نامه محیط اعظم بیدل دهلوی

زهرافتحی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ایلام

مقدمه

شرابدار، آنکه سیراب کند؛ پیاله‌گردان، پسرز، میگسار و آنکه شراب به حریفان پیماید و ... به‌کار رفته است.^۱

ساقی در لغت اسم فاعل، و در اصطلاح شعرای صوفیه به کسی گویند که وجود او موجب سکر و بیخودی در وجود سالک می‌شود. در این معنا غالباً منظور از ساقی همان مرشد یا پیر کامل است که صحبت و ارشاد او عین شراب است و سالک را مست و بیخود می‌کند و در نزد متاخرین، ساقی کنایه از حضرت علی (ع) است که او را ساقی کوثر خوانند.

ساقی‌نامه اسم مرکبی است که در اصطلاح ادب، نوعی مثنوی در بحر متقارب مثنی محذوف (مقصود) است که در آن شاعر خطاب به ساقی طلب باده کند و از جام و شراب و میگساری سخن به میان آورد و مطالبی مبنی بر یاد مرگ و بی‌ثباتی جهان و پند و اندرز و ترغیب او به شاعری آورد



و، به‌طور کلی، گفته‌اند که ساقی‌نامه عنوان عمومی منظومه‌هایی است از نوع خمریه و غالباً به بحر متقارب.^۲

با این تعریف، ساقی‌نامه‌ها بر دو قسم تقسیم می‌شوند:

الف. هر نوع شعری که در آن خطاب به ساقی شراب طلب شود، که بر این اساس ساقی‌نامه شامل تک بیتها و مفردات نیز می‌شود:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

ب: نوعی مثنوی در بحر متقارب که شاعر ابیاتی را در خطاب به ساقی بیان می‌کند و در آن مباحث تعلیمی و مسائل اخلاقی را نیز می‌آورد. وجود بحر عروضی متقارب و قالب شعری مثنوی از شرایط این نوع ساقی‌نامه است. این نوشته ساقی‌نامه با این تعریف بررسی می‌شود.

تاریخچه ساقی‌نامه سرایی

درباره چگونگی پیدایش ساقی‌نامه‌ها، نظرات متعددی ارائه شده است اما براساس تحقیقات انجام یافته، قدیمی‌ترین شعر خطابی از فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر قرن پنجم صاحب مثنوی ویس و رامین است که تنها دو بیت از آن باقی مانده است:

بیار ساقی آن آب آتش فروغ که از دل برد زنگ و از جان دروغ

مغنی بیا و بیار آن سرود که ریزم ز هر دیده صد زنده رود

هرچند قدیمی‌ترین شعر خمری منسوب به اسعد گرگانی است، به تصریح ملا عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره میخانه، حکیم نظامی گنجوی، اولین ساقی‌نامه را سروده است زیرا او در اسکندرنامه خود در ابتدای هر فصل به تفریق دو بیت خطاب به ساقی و مغنی دارد که مجموعه آنها حدود دویست بیت می‌شود. به این ترتیب حکیم نظامی را می‌توان نخستین کسی دانست که از او ساقی‌نامه تقریباً مفصلی به‌جا مانده است، در حالی که از فخرالدین اسعد فقط دو بیت در دست داریم و در مثنوی بودن آن نیز نظر قاطعی نمی‌توان داد.

بعد از نظامی شاعرانی چون: امیر خسرو دهلوی در مثنوی آیینیه/اسکندری، خواجوی کرمانی در مثنوی همای و همایون، عبدالرحمن جامی در اسکندرنامه از وی تبعیت کرده و به‌طرز او



اشعاری خطاب به ساقی سروده‌اند. هرچند تمامی این ساقی‌نامه‌ها در تاریخ ادبیات حائز اهمیت‌اند، ساقی‌نامه‌هایی مستقل نیستند. البته در قرون ششم و هفتم ساقی‌نامه‌سرایی متعارف نبود مگر به‌شیوه نظامی و پیروان او.

ساقی‌نامه‌های مستقل

اولین ساقی‌نامه مستقل، بنابه قول دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو در کتاب *منظومه‌های فارسی*، از خواجه حافظ شیرازی است^۳ و البته فخرالزمانی در *تذکره میخانه* بدین مطلب اشاره کرده بود.^۴ همایون‌فرخ در کتاب *حافظ خراباتی* شاه شجاع را، با استناد به ابیات زیر، مبتکر سرودن ساقی‌نامه مستقل دانسته است:

بیار ساقی آن روشنی‌بخش روح که چون زهره روشن بود در صبح
به من ده که دل را دویای دهم در این تیره خاکش صفایی دهم^۵

پس از حافظ، در قرون دهم و یازدهم، ساقی‌نامه‌ها از جهت تعداد ابیات مفصل‌تر شدند، به تصور اینکه هرچه ساقی‌نامه طولانی‌تر شود می‌تواند شهره عام و خاص شود. نخستین ساقی‌نامه مفصل و طولانی متعلق به ظهوری ترشیری است، مشتمل بر ۴۵۰۰ بیت با هشتاد عنوان که موضوعات مطرح شده در آن بسیار متنوع است و غالباً هیچ‌گونه مناسبتی با ساقی‌نامه ندارد؛ مواردی از قبیل: تعریف پان، فانوس، قلعه، توپ، اسب، رزم، فیل، شمشیر، لنگر، گرمابه، مسجد، ابنیه، عمارات، بازار و مانند اینها.

پس از ظهوری، شاعران دیگری به تقلید از او پرداختند و مثنویهای بلندی به‌عنوان ساقی‌نامه سرودند از جمله: میرزا طاهر وحید قزوینی، که به پیروی از ظهوری مثنوی ۴۵۰۰ بیتی را با ۱۶۷ عنوان سرود. همچنین ساقی‌نامه سالک قزوینی، ظفرخان احسن تربیتی، میرزا ابوطالب میرفندرسکی و شیخ محسن فانی کشمیری از این جمله است و سرانجام طولانی‌ترین ساقی‌نامه از آن طغرای مشهدی است که به روایتی مشتمل بر بیست هزار بیت است.

آنچه در ساقی‌نامه‌های این دوره به لحاظ درون‌مایه حائز اهمیت است، وجود عناصر و مضامین عرفانی در ساقی‌نامه‌هاست، که شاعر با استفاده از اصطلاحات می و مطرب و ساقی و ...



بلندترین مفاهیم عرفانی را شرح داده است. محیط اعظم بیدل دهلوی از جمله این شاعران است و می‌توان گفت که اشارات و تلمیحات اجمالی حافظ را در ساقی‌نامه خود به زیباترین وجهی گسترده و پرده از روی اسرار برداشته است.

بیدل، شاعری هند و ایرانی

از شرق ایران به هر سو که بروید چه به تاجیکستان، چه به افغانستان و پاکستان و چه به هندوستان، از هرکس که زبان فارسی را از مادر، آموخته یا در دبستان بدان خو گرفته است نام بیدل را می‌شنوید.^۶

هنگامی که بیدل در سال ۱۰۵۴ق به دنیا آمد، شاه جهان، امپراتور مغول هند بر اریکه تخت طاووس مقتدرانه تکیه زده بود و چون پس از هفت دهه، یعنی به سال ۱۱۳۳ق چشم از دنیا فرو بست، زمانه دگرگون گشت و عظمت و شکوه سلطنت مغولان به رویا تبدیل شد.

در دوره حکومت شاه جهان، عرفان ترقی چشمگیری یافت. در آن زمان شاه جهان و دیگر حاکمان هند، ایران را الگوی خویش قرار داده بودند و سعی می‌کردند که در تمامی زمینه‌ها خود و جامعه خود را با معیارها و موازین و آداب و رسوم و سنن و فرهنگ ایرانی منطبق سازند. از شاه جهان همچنان نقل است که گفته بود: «پایتخت ما همانند شیراز است». و این سخن حکایت می‌کند که شهرهای ایران در آن زمان در نگاه مردم هند، اهمیت و شان فراوانی داشته است.^۷

به بیانی دیگر، در دوره مذکور، فرهنگ ایرانی فرهنگ غالب و تأثیرات فراوانی در فرهنگ هند گذاشته است، از جمله تالیف کتب و سرودن شعر که به زبان فارسی بوده است و تسلط بر فرهنگ ایرانی غبطه فضلالی هند بود، به‌طوری‌که شاهان گورکانی هند همه به فارسی سخن می‌گفتند.^۸

یکی از آدابی که پادشاهان هند از شاهان ایرانی، در صله دادن به شاعران، تقلید می‌کردند به زر سنجیدن بود. پایه‌گذار این رسم در ایران شاه عباس اول بود. جهانگیر پادشاه، ۲۵ سال پس از وی، با زر سفید (روپیه) این کار را انجام می‌داد.



در چنین فضایی فرهنگی، عبدالقادر بیدل رشد کرد و در اندک زمانی به فتح قله‌های رفیع نائل شد. او همواره به دلیل جامعیت در کمالات اطوار حسنه، همت بلند، مزاج متوازن، خوش‌رویی، ذکاوت، حدّت فهم، اخلاق نجیب، حق صحبت، سلوک کریمانه با دیگران^۹ نزد همگان محترم بود. میرزا عبدالقادر (بیدل) مردی روشنفکر بود و طبعی توانا داشت. به گفته دکتر رضازاده شفق در غزل عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی به کار برده و بهترین نمونه سبک هندی را نشان داده است.^{۱۰} او در نظم و نثر فارسی سبک بسیار دلربایی را به منصه ظهور آورده که خواننده و مستمع را مجذوب و مفتون کلام خود کرده است. کلیات بیدل گنج شایگان علم و عرفان است و به قول فیض محمد، دنیا هنوز به حقایق پیام او، آشنا نشده است و ایرانیان از این مفخر زبان فارسی، تاکنون کمتر حظ و بهره‌ای حاصل کرده‌اند.^{۱۱}

در طول زندگی بیدل، توجه به این نکته ضروری است که در عصر اورنگ زیبا، با اینکه هیچ‌گونه حمایتی از شعرا نمی‌شد، از او به عنوان چالش‌گرترین شاعر هندی ایرانی، با حسن انتخاب مضامین و واژه‌هایش و کوشش در جهت عقلی کردن افکار و تصاویر خیال، ستایش شده است.^{۱۲} به‌طور کلی باید گفت که پارسی‌شناسان هند به بیدل از دو راه اعتقاد می‌ورزند: نخست آنکه او را از صاحب کمالات و پیشروان بزرگ طریقت می‌شمارند و دوم آنکه او را بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی متأخر بعد از استادانی مانند امیر خسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی، می‌دانند. علت آن است که او در نظم و نثر صاحب شیوه خاص بوده و در بیان معنی‌ها و مقصودهای گوناگون خویش در آن شیوه با نهایت توانایی سخن گفته است.^{۱۳} به قول لودی ریش معانی بر زمین اشعار مثل قطرات باران رحمت بیرون از اندازه و شمار و کبک خوش‌خرام از الفاظ آبدار همواره چون ابر نیشان گهربار:

مژه و مردمک آهوی چین

می‌دهد داد سخن داد سخن^{۱۴}

به دوات و قلمش بین و مبین

طبع او در هنر آباد سخن



عرفانیات بیدل دهلوی

در آثار بیدل، دربارهٔ مباحث گوناگون عرفانی و فلسفی سروده و نوشته‌ای مشاهده می‌شود؛ از جمله: وجود، خدا، جهان، آفرینش، امکان، آزادی، جبر، اشراق، تجلی، هبوط، حیرت، فقر، اراده، اندیشه، جامعه، تاریخ، جنگ، ارزش، آرمان، هنر، عشق، شهود، عروج، انسان کامل و هزاران موضوع دیگر. او تحت تاثیر تعلیمات پدر و عمویش در سلک دراویش قادری درآمد و با تعلیمات متصوفه به خوبی آشنا شد و رشد کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که به صورت یکی از اقطاب فرقه قادریه درآمد.

«در شکل‌گیری ذهنی بیدل تاثیرات شیخ محی‌الدین ابن عربی، کاملاً واضح به نظر می‌رسد و در مخیلهٔ او آن عناصر که بیشتر آنها در اصول طریقت یونانی و عقاید روحانی هندوستان قدیم است به وفور به چشم می‌خورد»^{۱۵}، به بیان دیگر، او به آمیزه‌ای از عرفان و فلسفه اسلامی با ادیان و مکاتب فلسفی عرفانی هند دست یافته بود. عرفان و حکمت اسلامی که پیش از بیدل اوج و شکوه و تعالی خود را در حضور چهره‌هایی چون سهروردی، فارابی، ابن‌سینا، ابن‌رشد، غزالی، امام فخر رازی، محی‌الدین ابن عربی، مولوی، سنایی، عطار، حافظ و صدها چهره دیگر به دست آورده بود، در شعر و نثر بیدل به فتح قله‌هایی نو موفق شد. عرفان و فلسفهٔ هندی نیز که دارای تاریخی چند هزار ساله بود و *اوپانیشادها* و *دانتاها* را پشت سر نهاده و عارفان و حکیمان بزرگی را تربیت کرده بود، از منابع اصلی شکل‌گیری تفکر فلسفی و عرفانی بیدل محسوب می‌شود. ضمن آنکه از طریق فلسفه و عرفان اسلامی، بیدل از سنت فکری و حکمت یونانیان نیز بهره‌مند شده است.^{۱۶}

بیدل به آن دسته شعرایی تعلق دارد که در بیان افکار فلسفی به یک طریق بسیار شاعرانه شهرت جاوید حاصل کرده‌اند. او از جمله شعرایی نبود که هدف عمدهٔ ایشان خود هنر باشد. او شعر را برای یک مقصد عالی، که ماورای هنر باشد، به کار می‌گرفت، برخلاف شعرای معاصر خود که به تازه‌گویی و زیبایی بیان مباحثات می‌کردند:

عرض مطلب دیگر و اظهار صنعت دیگرست بیدل از آینه نتوان ساخت وضع جام را



بیدل برای تفهیم بیشتر و تعمیق اندیشه‌هایش، از منابع اصیل فرهنگ توحیدی سود می‌جست. او به‌عنوان شاعری مسلمان و باورمند به باوری توحیدی کمتر شعری دارد که در آن به آیه‌ای از آیات مبارکه قرآن و یا حدیث نبوی اشاره نشده باشد:

فهم ناقص رمز قرآن محبت درنیافت ورنه یکسر ناله دل مد بسم الله بود
بیدل، با وجود پرداختن همه جانبه به مقولات عرفانی، بر آن است که سخن گفتن از حقایق والای عرفانی کاری دشوار است، زیرا از سویی افهام و اوهام را آن مایه رشد و تعالی نیست که بتواند راز و رمز سخن بزرگان و عارفان را درک کنند و از سویی دیگر برخی مسائل عرفانی قابل بازگویی به کسانی که رشد شخصیتی حقیقی نداشته‌اند، نیست و به تعبیر مولانا جلال‌الدین مولوی باید گفت:

من گنگ خوابدیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
برای آشنایی اجمالی با باورهای عرفانی بیدل به موارد زیر اشاره می‌شود.

۱- وحدت وجود

بارزترین و آشکارترین باور عرفانی بیدل، اندیشه وحدت وجود عارفانه است. وحدت وجود چه در عرفان هند و در چه در عرفان اسلامی پایگاه ویژه‌ای دارد. در نگاه بیدل حقیقت وجود واحد است و آن ذات مطلق خداوند است و جهان آینه‌دار وجود واحد است:

آفتاب در کار است سایه گو به غارت رو چون منی اگر گم شد چون تویی به دل دارم
عارف به خدا می‌رسد از گردش چشمی در نیم نگه بحر هماغوش حباب است
درباره خاستگاه اندیشه وحدت وجود در تفکر هندی، که آثار بیدل انعکاس آن را در پی دارد، باید گفت که سؤال از حقیقت هستی و چیستی آن، سرآغازی است بر شناخت و رسیدن به حقیقت، که کاوش در این اندیشه است که تفکر هندی را به توسعه وحدت وجود و وحدت جوهر می‌رساند. مطلب اینجاست که محسوسات فقط طلسم و مجاز است. البته خورشید باشد یا ذره، دریا باشد یا قطره، در همه آنها جوهری علوی وجود دارد، همان جوهر در تمام کائنات چون روح کلی حکم فرماست و در زمان و مکان ساری است.^{۱۷}

جوهر علویست در هر جزو سفلی موج زن سنگ هم با آن زمین‌گیری سراپا آتش است



۲- انسان‌شناسی

از نگاه بیدل، انسان کامل‌ترین مظهر خداوند است. خداوند انسان را آئینه و آینه‌دار خود خواسته است. در واقع این اوست که از زبان آدمی سخن می‌گوید و او را به تکاپو وامی‌دارد. هر نمودی نمادی از اوست و هر حرکتی در آئینه از شخص صاحب تصویر است:

محو بودم هرچه دیدم دوش دانستم تویی گر همه مژگان گشود آغوش دانستم تویی
انسان، که از نظر بیدل خلاصه وجود است، یکی از مباحث اساسی آثار او را تشکیل می‌دهد و درک و دریافتی که او از انسان به دست می‌دهد یکی از پربارترین نگرشهای فلسفی و عرفانی تاریخ اندیشه بشری است.^{۱۸} به تعبیر صدرالدین عینی بیدل را به حق شاعر فیلسوف توصیف کرده‌اند. وی اندیشه اساسی خود را متوجه مسائل حیات انسان کرده است ... بیدل در جستجوها و نوشته‌هایش از اندیشیدن در باب هیچ‌یک از مسائل فلسفی رویگردان نشده است و به مباحثی از نوع منشاء انسان و مبدا جهان و دیگر مسائل پرداخته است.^{۱۹}

بیدل در عصری، که تنها عده معدودی توانسته‌اند تصور کنند که هنر می‌تواند به مقاصدی عالی‌تر معطوف گردد، سعی کرد با قریحه‌ای خارق‌العاده، شعر را برای تعالی و خیر بشر به خدمت بگیرد.

بیدل نیز همانند مولانای کبیر، معتقد است که انسان جوهره‌ای قدسی دارد و از افق اعلی به این دنیای غریب آمده است. انسان امانتدار خداست. او «نی» است که از خویش تهی است و دمه‌های اهورایی او را به صدا و ترنم می‌آورد و هستی می‌بخشد:

دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لبهای وی

۳- معرفت

در افق نگاه بیدل، معرفت تنها زمانی میسر است که انسان از عوارض و ظواهر و نمودها عبور کرده باشد «صورت‌گرایی» طرحی از «نیرنگ گمان» است.

در نظر کردن به معنا و فرورفتن در ژرفاست که اندیشه به یقین دست می‌یابد. در دل بستن به «صورتها»، انسان «حضور معنی» خویش را گم می‌کند. بسنده کردن به ادراکات حسی، فرو بستن باب تحقیق است:



حضور معنی‌ام گم گشت تا دل بر صور بستم مژه‌ها کردم و بر دیده تحقیق در بستم
نظاره به صورت زد و نیرنگ گمان ریخت اندیشه به معنی نظری کرد و یقین شد

۴- عقل و عشق

بیدل در کتاب نکات خویش می‌نویسد: «اگر عقل در عرصه فهم ربوبیت نمی‌تاخت هیچ‌کس سر تسلیم عبودیت را فرش زمینی نمی‌ساخت. «اما این تمامی ماجرا نیست عقل بشر تا آنجا که به حوزه او مربوط می‌شود، کارکرد دارد و در سیر و سلوک و کشف و شهود بازارش تعطیل می‌شود. قرب الهی عشق است و قرب دنیا هوس. در اینجا دانشها مصروف تعلق است آن‌جا هرچه غیر اوست فراموش. بیدل نیز همانند مولانا راها کردن حیل را به عاشقان توصیه می‌کند و آنان را جنون می‌خواند، از نوع جنون عارفانه. در نگاه او مجنون عشق الهی نبودن ظلمی است که باید از آن به تلخی شکوه کرد:

طایر از بی‌پروبالی همه جا در قفس است من هم از قحط جنون صاحب فرهنگ شدم
بر آن ستم‌زده بیدل، زعالم اوهام چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد^{۲۰}

ساقی‌نامه محیط اعظم

مثنوی محیط اعظم بر وزن فعولن فعولن فعول، در بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور سروده شده است. خود بیدل در توصیف و تعریف کتاب خود در مقایسه با دیگر ساقی‌نامه‌سرایان چنین آورده است:

«بدانکه این میخانه ظهور حقایق است نه ساقی‌نامه اشعار ظهوری و آینه‌پرداز کیفیت دقایق است نه زنگار فروش خمار بی‌شعوری».^{۲۱}

«هلالی در اندیشه این سپهر کمال، چون ماه نو باریک است و زلالی در تماشای این محیط اعظم به آب حسرت نزدیک».^{۲۲}

«اینجا نوعی گویا از خموشان است و مینای قلقل نوا از پنبه به گوشان است نه از معنی نیوشان».^{۲۳}

از این میخانه نتوان بود غافل که درها می‌گشاید بر رخ دل
خیال از شیشه‌اش باغ نزاکت نگاه از ساغرش گلزار حیرت



تواند عقل اگر اینجا رسیدن / چو می‌خواهد به مستی آرمیدن

عبدالقادر بیدل دهلوی در فراهم ساختن اندیشه‌ها و مضامین محیط اعظم به کتاب فصوص/الحکم محی‌الدین ابن عربی توجه داشته است. ابن عربی در کتاب خود اسمای مقدس انبیای الهی را در نظر داشته و کتاب را براساس «فص» با نامهای انبیای الهی تقسیم‌بندی کرده است؛ مثلاً «فص ایوبی»، «فص ادریسی»، «فص موسوی». تنها تفاوت بیدل با ابن عربی اختصاص دادن بابهایی به نام خلفا بعد از پیامبر اکرم (ص) است.

شیوه بیدل در محیط اعظم ذکر قصه پیروزیها و کامیابیهای انسان در مقامات دانش و منازل عرفانی از حضرت آدم (ع) گرفته تا خیرالبشر، حضرت محمد (ص)، در بابهای مستقل است؛ استفاده از واژه جام، با عناوینی چون «جام ابراهیمی»، «جام مقدمه»، «جام داوودی» و ... آمده است. هر باب (دور) شامل مطالب متنوع عرفانی و توصیفی و حکایات گوناگون است. جالب آنکه با کنار هم قرار دادن عناوین بابها شعری مستقل ساخته می‌شود:

جوش اظهار خمستان وجود	جام تقسیم حریفان شهود
موج انوار گهرهای ظهور	شور سرجوش می فیض حضور
رنگ اسرار گلستان کمال	بزم نیرنگ اثرهای خیال
حل اشکال خم و پیچ زبان	ختم طومار تکاپوی بیسان

محیط اعظم به لحاظ صوری به هشت باب تقسیم می‌شود که مسائل گوناگون عرفانی، طی این بابها با زبانی شاعرانه شرح و تفسیر می‌شود:

دور اول: جوش اظهار خمستان وجود. وجود محتاج ماهیت است و ذات حق می‌خواهد ظاهر شود. در این دور شاعر به حدیث «کنت کنزاً مخفیاً» ... اشاره دارد.

دور ثانی: جام تقسیم حریفان شهود. این دور به بیان تجلی خداوند در صور و پدیده‌ها می‌پردازد و اینکه وجود خدا برای جود است:

من نکردم خلق تا سودی کنم / بلکه تا بر بندگان جودی کنم

دور ثالث: موج انوار گهرهای ظهور. نور لازمه شهود ذات حق است و پشت تمامی شهودها باید روشنایی باشد.



دور رابع: شور سر جوش می فیض حضور. بعد از شهود پدیده‌ها، جنبش و حرکت و تصوف و فلسفه و عقاید و آراء مختلف پدید می‌آید.

دور خامس: رنگ اسرار گلستان کمال.

پرواز خیال تیزبال در پدیده‌ها و طبیعت و جلوه‌گری حسن و کمال.

دور سادس: بزم نیرنگ اثرهای خیال. هرچه هست خیال است و زبان نمادین برای توصیف صفات و حالات.

دور سابع: حل اشکال خم و پیچ خیال. به تصویر درآوردن خیال، پیچیدگی زبان را به همراه دارد و هنر و موسیقی و نقاشی و شعر تولید می‌شود.

دور ثامن: ختم طومار تک و پوی بیان. درنهایت، آنچه از آشکارشدن اسرار نصیب انسان می‌شود، سکوت و خاموشی است که همه گفتنی‌ها را دربردارد.

آغاز مثنوی، عقیده مشهور ابن عربی است که پیش از حدوث و ظهور کائنات، ذات حق تعالی موجود بود:

خوش آن دم که در بزمگاه قدم می‌ای بود بی‌نشوه کیف و کم
منزه ز اندیشه حادثات مبراز دود و غبار صفات

و سرانجام آن این حکایت است که صیادی تیر دل‌دوزی به جانب آهوئی روانه می‌کند اما تیر صید را از پا نمی‌اندازد و آهو می‌گریزد. صیاد در پی رد خونی که از آهو به جا مانده به جستجوی شکار نیم بسمل می‌رود و از قضا به مردی می‌رسد که

چون چرخ در جیب خود داشت سیر برون رفته ز آینه‌اش گرد غیـر
پـلـنـگ واد بیابان راز نـهـنـگ محیط دو عالم گـداز^{۲۴}

از او سراغ آهو را می‌گیرد:

برآورد سر مرد معنی کمال که ای وهم صیاد دام خیال
یقین دان که تیر خیالت خطاست وگرنه درین دشت آهو کجاست ...

من این جستجوها نمودم بسی ندیدم درین دشت جز خود کسی



این داستان اوج تفکر بیدل را، که همان وحدت وجود است، می‌رساند. عارف حقیقت‌بین بعد از طی مراحل به جایی می‌رسد که غیر خدا هیچ نمی‌بیند و اگر از خود سخن می‌گوید، تصویری از آن وجود حقیقی است که در آینه منعکس شده است.

در دور اول ساقی‌نامه، با عنوان جوش اظهار خمستان وجود، ذات حق در صور پدیده‌ها تجلی می‌نماید و بهت و حیرتی عظیم هستی را فرا می‌گیرد؛ کوه و دریا و چمن و زمین در عین آشکاری، هنوز پوشیده از ادراک باده‌زلی‌اند و راز آفرینش برایشان ناپیداست. تمام طبایع قدح برکف در انتظار می‌اند تا اینکه نوبت به تقسیم جام میان اولیاء و انبیاء می‌رسد و بت عیار هر لحظه به رنگی درمی‌آید.

بیدل در دوره ثانی، دل عارف را به جام تشبیه می‌کند، که در آن شراب عشق الهی ریخته می‌شود. جام دل انسانها در پذیرش شراب حقیقت ظرفیت یکسانی ندارد و دل‌هایی قابلیت دریافت آن را دارند که پاک باشند و از هر آلودگی مبرا. دل پیامبران و ائمه و اولیای خدا از زمره آن دل‌های قابل است.

۱- جام آدمی

چون از شراب پاک الهی، بهره‌ای به آدم رسید، جام آدمی پدید آمد «آدم چون مخلوق از برای خلافت بود و مرتبه او جامع جمیع مراتب عالم، پس آینه مرتبه الهیه آمد و قابل ظهور همه اسماء شد و غیر او را این مرتبه و قابلیت چنین ظهور نبود و در حقیقت مظهر اسم الله اوست».^{۲۵}

که ناگه نصیبی به آدم رسید ز جیب خمار عدم سر کشید

(محیط اعظم / ۲۲)

«وحدت» و اظهار آن مهم‌ترین دلیل آفرینش آدم بود:

غرض از دویی ساز اظهار بود به وحدت جهان سخت بیکار بود

با آفرینش آدم، هستی رنگ دیگری به خود می‌گیرد. انسان کامل به منصه ظهور رسیده است؛ انسانی که از آسمانها و زمینها و کوهها برتر آفریده شده است، چرا که قابلیت دریافت امانت الهی را دارد. آدم با سرکشیدن شراب عشق، دلش آینه اسرار الهی می‌گردد و حقایق را ادراک می‌کند، زیرا غرض اصلی از آفرینش عالم، دانش و بینش بنی آدم است:



شد از شور این باده شعله جوش غبارش به افلاک رفعت فروش
خروش دو عالم مثال و شهود به می کرد لبریز «جام» نمود
چو دل گشت مرآت اسرار جان چو می نشوهای دید در خود نهان
در نهایت مستی سحر، او را از وصال دور و به درخت ممنوعه نزدیک می کند و آن درخت
خماری تازه ای به او می بخشد و تا همیشه او را مشتاق و آرزومند نگاه می دارد و سبب می شود تا
در خمخانه آگاهی، تضادها در نگاهش رنگ ببازد و گل هدایت را بیوید.

به خمخانه آگهی راه برد که اسلام و کفرش بود صاف و درد
برون ریخت صبح از نقاب شبش بهشتی شد از وسعت مشربش
عیان گشت از خط جام شراب همه علم از اسماش چون آفتاب
کسی را که پیر مغان برگزید ز عصیان گلی جز هدایت ندید
(محیط اعظم / ۲۴)

۲- جام ادریسی

زمانی که فیض الهی عام می شود، دل نیز از آن بهره مند می گردد برخلاف جام آدمی که باده الهی اش
خاص بود.

چو ادريس شد سر خوش جام فيض شنید از لب جام پیغام فیض
که مام است امروز فیض قدم به خورشیدی از خود رود ذره هم
(محیط اعظم / ۲۵)

دل ادريس به واسطه سرکشیدن باده ناب کاشف رموز و حقایق می شود و از غبار کدورتها پاک
می گردد. گفته اند «ادريس مبالغه داشت در تطهير نفس خویش به ریاضات شاقه و در تقدیس از
صفات حیوانیه تا روحانیت او بر حیوانیتش غالب شد. و کثیر الانسلاخ گشت از بدن و صاحب
معراج آمد و او را مخاطبه با ملائکه و ارواح مجرده دست داد و گویند شانزده سال نخورد و نخفت
تا عقل مجرده باقی ماند»^{۲۶}:

چو در لوح دل نقش او هام رفت لب ساغرش درس توحید گفت
صفایی ز پیمانه اش سرکشید که دامن زلای خم و هم چید



به ذوق تماشای حسن قدیم چو شب‌نم به باغ جنان شد مقیم
(محیط اعظم / ۲۶)

۳- جام نوحی

حضرت نوح پس از کامیابی از باده پاک الهی، غبار ظواهر را به کناری می‌زند و مردمان را می‌بیند که در دریایی از اوهام گرفتار طوفان منیت و تکبر خودند و با نوشیدن جرعه‌ای دیگر کشتی می‌دستگیرش می‌شود:

درک آگاهی و پرهیز از غلفت و بی‌خبری مهم‌ترین پیام جام نوحی است:

زییمانه جهل خلقی در آب فرو رفت چون درد می در شراب
طریق رهایی از این دامگاه نگردیده روشن به سعی نگاه
پس از بستن چشم پیدا کنیم مگر از تغافل رهی و کنیم
که بی‌چشم بستن ز درد صفات محال است سیر خمستان ذات
(محیط اعظم / ۲۷)

۴- جام یونسی

امید به عفو و رحمت الهی رهاورد باده‌نوشی یونس است. او در کام نهنگ با دلی خوش یقین حاصل کرد که الفاظ «دور و نزدیک» گمانی بیش نیست و نور الهی در ظلمات نیز هادی بنده خود است. یونس در شکم ماهی، که به ظاهر بلا بود، نفس خود را از آرایشها سترد و گوهر وجودش در بطن ماهی به کمال رسید:

به دام بلا بس که آزاده بود تو گویی به کام قدح باده بود
ز ساغر شود می به خوبی کمر صدف چیست با بزم کمال گهر
(محیط اعظم / ۲۸)

در این جام، بیدل گریزی می‌زند به اصلی‌ترین محور اندیشه خود، یعنی وحدت وجود و می‌گوید:

محیط جهان حیرت مطلق است به هر جا زنی غوطه عین حق است
(محیط اعظم / ۲۹)



۵- جام ابراهیمی

چون ابراهیم به کشف و شهود رسید به «آفلین» و غروب کنندگان پشت کرد. به دلیل آنکه تجلی انوار الهی در آینه‌اش او را از تصویر ممکنات، که غیر از زوال و نابودی سرانجامی ندارد، گریزان کرد. ابراهیم از میخانه عرفان جامی لبالب سر می‌کشد و از خمخانه نبوت و امامت مست می‌شود و در مقام رضا و تسلیم فرزند خود را به قربانگاه می‌فرستد. در آتش نمرود نور حقیقت را می‌بیند و با ستاره پرستان و بت پرستان مقابله می‌کند و با بناکردن کعبه ظاهر به رمز کعبه باطن (جام دل) دست می‌یابد.

نکته ظریفی که در ابیات این جام به چشم می‌خورد رضامندی حضرت اسماعیل از قربان شدن است. اسماعیل تسلیم محض فرمان پدر است، که همان فرمان خداست، و همین فرمانبرداری از پدر، نجات و رستگاری او را سبب می‌شود:

ذیبح از نبید رضا بود شاد	چو ساغر سر خویش بر کف نهاد
ز شمشیر فرمان پیر مغان	شدش حلقه جام خط اما
سلامت ز تسلیم آمد به دست	رضا برد از سایه رنگ شکست
ز تسلیم شد شهره نقش نگین	بود سجده اوج کمال جبین
	(محیط اعظم / ۳۱)

۶- جام یعقوبی

انتظار، و در پی آن وصال، نصیب جام دل حضرت یعقوب می‌شود. او به بوی پیراهن یوسف محو تماشای حق شد و به مرحله یقین رسید. جام یعقوب لبالب از حزن و اندوه است که در نهایت به محبت بدل می‌شود. محبتی که دشمنیها را به دوستی و تلخیها را به شیرینی مبدل می‌کند:

محبت درین پرده الفت است	وگر نه دماغ تعلق کر است
گهی رحم گاهی جفا می‌کند	محبت ندانم چها می‌کند
	(محیط اعظم / ۳۲)



۷- جام یوسفی

چون جمال حق در چهره یوسف تجلی نمود، از مشاهده جمال خدا در جلوه‌گاه ظهور و شهود، جام دلش سرشار از شراب عشق و زیبایی شد و از باده جمال به تمامی برخوردار گردید. شراره‌ای از حسن یوسف خرمن زلیخا را به آتش کشید و حرارت آن دل پیر کنعان بسوخت:

همان باده رنگ گلزار درد	چو در ساغر یوسفی جلوه کرد
ز صهبا حسن آتشی برفروخت	که تابش دل پیر کنعان بسوخت
ز صهبای سر از خم برون می‌کند	نخستین دل شیشه خون می‌کند
پس از شیشه طوفان کند در ایاغ	دگر بر لب آنکه به کام و دماغ
زلیخا که زد دست در دامنش	همان برق بود آفت خرمنش

(محیط اعظم / ۳۳)

حسن یوسف به منزله نوری است که جلوه‌اش گاه موجد مهر و گاه موجد کین می‌شود. برای یعقوب انتظار و برای برادران جبون و برای زلیخا بهار محبت به ارمغان می‌آورد.

به هر آینه حسن را جلوه‌ای است که خوبی به هر رنگ بی جلوه نیست

(محیط اعظم / ۳۴)

۸- جام داوودی

دل داوود، چون از باده به جوش آمد، همانند نی به نوا درآمد و اسرار با تارهای انفاسش هویدا شد. سوزوگداز عشقش آهن سخت را در دستانش نرم کرد. زبان و منطق و نعمی که خداوند برای داوود ارزانی فرمود همه تمام و کمال است. تمامی کوههای عالم به فرمان او بود. قادر به فهم زبان همه مرغان بود. همچنین ساختن زره به او تعلیم داده شد و سلطنت و ریاست به او ارزانی شد تا مظهر کمال قدرت ربوبی باشد:^{۲۷}

از آن شعله فولاد را کرد کسر آب	زره باف شد همچو موج شراب
چو دودی سر از دل به در می‌کند	از این بیشتر هم اثر می‌کند
شد از پرده‌اش سر حق آشکار	چو از قلقل شیشه رنگ بهار
ز دل نغمه آسان نگردد بلند	در آتش نشسته است اینجا سپند

(محیط اعظم / ۳۵)



۹- جام سلیمان

به دست آوردن تاج و تخت و نگین پادشاهی رهاورد کامیابی سلیمان از باده الهی بود. حضرت سلیمان، علاوه بر خلعت نبوت، ملبس به خلعت سلطنت نیز شد و از تاثیر باده حیاتبخش الهی، بر تمامی جن و انس و شیاطین مسخر گشت:

در او اسم اعظم خط جام بود	که خلقی بر او ریخت رنگ سجود
ز اسرار خاتم شدش آشکار	خـم و پیـچ سلطانی اعتبار

(محیط اعظم / ۳۶)

پیامد دیگر باده‌نوشی سلیمان، تسخیر دیو نفس بود که باعث افزونی قدرت دل سلیمان شد:

ز تسخیر اهریمن نفس دون	شود نشوئه قدرت دل فزون
دمی کاین هوایت مسخر شود	دلت خسرو ملک دیگر شود

(محیط اعظم / ۳۷)

به اعتقاد بیدل، تکیه زدن بر اریکه سلیمانی جز دوری از منیت و نفس پرستی نیست، و سلطنت دنیا و آخرت در حقیقت همانست:

نـوایی است در پرده دل نهان	که ای گرو وامانده زین خاکدان
پر افشان و برباد رو یک نفس	سلیمانی این است و باقی هوس

(محیط اعظم / ۳۷)

بر همین اساس، اهریمن به اعتقاد بیدل همان دیو نفس است، که رباینده انگشتی پادشاهی سلیمان بود، او هام درونی نام دیگری است که بیدل بر این دیو می‌نهد:

کدام اهرمن رنگ او هام تو	رباینده صافی جام تو
--------------------------	---------------------

(محیط اعظم / ۳۷)

۱۰- جام ایوبی

ایوب پیامبر نیز، همانند حضرت آدم و یونس به دلیل ترک اولی، به بلا و محنت الهی گرفتار آمد و همانند آنان صبر و شکیبایی پیشه کرد:

به ایوب تا دور ساغر رسید	چو زخمش می از آب نشتر رسید
--------------------------	----------------------------



به رنگی زیارت‌گه نیش شد که سر تا قدم یک دل ریش شد
دلی گرم و زخم آشیان پیکری کبابی چکان بر سر اخگری
طرب داشت در جوش ناسور خویش عسل بود در شان زنبور خویش
(محیط اعظم / ۳۸)

حق تعالی از ایوب علیه‌السلام خبر نداد که از ما بنالید لیکن خبر نداد که به ما نالید و گفت
«نادی به انه مسنی الضر»^{۲۸}؛ چرا که از دوست به غیر دوست نالیدن ناصبور نیست و از دوست به
دوست نالیدن صبور نیست.

هدیه جام ایوبی به هر دلی شاکری و صبوری را در پی دارد زیرا:
توان گشتن از درد مرآت ساز که انگور صهبا شود از گداز
(محیط اعظم / ۳۹)

۱۱- جام موسوی

از خواص تجلی باده معرفت در جام دل موسی، سخن گفتن او با خداست. و از آثار علو مرتبت
کلیم الله است در حضرت الهی که «اختصاص یافت به فضیلتی چند که یکی از آن فضایل تکلیم حق
است با او بی واسطه»^{۲۹}:

تمنای مستان وصال است و بس دگر آرزوها خیال است و بس
شد از قلقل جوش شوق مدام چو مینا به پیر مغان همکلام
(محیط اعظم / ۳۹)

موسی از مشاهده جلوه حق در کوه طور بی‌هوش بیفتاد و جام شرابش را در همان دم سر کشید:

بهاری شد از نخل طورش پدید زهر برگش انی انا الله^{۳۰} شنید
همان نخل گردید مینای او همان برق شد موج صهبای او
کسی را که با برق شوق آشناست خش و خار شمع تجلی نماست
(محیط اعظم / ۴۰)



۱۲- جام عیسوی

عیسی (ع) چون از شراب قدس الهی سرکشید جام دلش از روح خدایی نشوه یافت و به مرتبه روح الهی رسید:

از این جام رنگ نمویی گرفت	مسیحا کزین باده بویی گرفت
همه روح دید و نفهمید جسم	به ذات آشنا گشت به قید اسم
دعای قلدح بود وردش مگر	لبش داشت از آب حیوان اثر

(محیط اعظم / ۴۱)

خداوند روح عیسی را از نقایص و رذایل پاک گرداند و او را مماتل خویش قرار داد در احیاء موتی و خلق پرندگان و اطلاق مثل در اینجا به مجاز است چرا که حق را مثل و نظیر نیست.^{۳۱}

زبان تا به کشف معنی گشود	چو موج می احیای موتی نمود
--------------------------	---------------------------

(محیط اعظم / ۴۱)

روح الله از تاثیر باده روحانی، از این دنیای درون رخت به آسمان چهارم کشید با شمعی به نام سبک روحی:

پدید از فروغ می برق تاب	رخ خود در آینه آفتاب
برون جست از دامگاه قصور	سرایا چو خورشید شد جام نور

(محیط اعظم / ۴۲)

به اعتقاد بیدل قطع تعلقات دنیوی پرواز انسان را به عالم اعلی میسر می سازد:

بیا تادرین دیر کلفت سواد	به قطع تعلق برآیم شاد
بر آتش زنیم و سپندی کنیم	صدا واری از خود بلند می کنیم

(محیط اعظم / ۴۲)

۱۳- جام محمدی

صاحب بزم وحدت، شاه محفل قدس الهی، محیط خم کاینات، شخص عدم سایه محمد (ص) صاحب جام محمدی است. جرعه ای از صهبای جام او کل کاینات را مست عشق ازلی ساخته است. هستی او آراینده دو عالم است، «وجود» نشانه اظهارش بود و «عدم» پرده ساز اسرایش:



درین دور چون نوبت آن نبید	به آن صاحب بزم وحدت رسید
نبوت شراب خمستان قدس	هدایت نسیم گلستان انس
محمد شد محفل قدس ذات	محیط خم هستی کاینات
جهان را برهر جوش عرفان رساند	زبد مستی خمر غفلت ره‌اند
از آن نشوئه اعتبار نمود	زمین و زمان گشت مست شهود
به دوران او یافت از فیض عام	زبانها شراب شهادت به جام

(محیط اعظم / ۴۳-۴۲)

حضرت محمد (ص)، در اندیشه بیدل، همان انسان کاملی است که آینه حقیقی حق و مظهر ذات و صفات و اسمای الهی است و به قول ابن عربی، «محمد صلی الله علیه و سلم اوضح دلیل علی ربه».^{۳۲}

ز لفظ محمد گر آگه شوی	ادا فهم الحمد لله شوی
کمالش برافکند بر روی ذات	ز اسم محمد نقاب صفات
شئون ذات الله افعال او	ظهور کلام الله اقوال او

(محیط اعظم / ۴۴)

محمد (ص)، که ازل و ابد جرعه‌نوش جام صبه‌ای او بودند از تجلی انوار قدس، قدم بر معراج فیض نهاد و به مقام قاب قوسین «او ادنی»^{۳۳} رسید؛ مقامی که پای هیچ مخلوق دیگری آنجا نرسیده بود.

گر از قاب قوسین جویی نشان	وجودش نماید زی این کمان
درین بزم غیری ندارد مقام	بود موج بی‌برزخ خط جام

(محیط اعظم / ۴۵)

بیدل معجزات آن حضرت را در خطوط جام محمدی چنین بازگو می‌کند:

به هجرانش از سنگ زد ناله جوش	که بی باده از جام خیزد خروش
مه از شوق انگشت او شد زدست	به موج میش جام گردون شکست
چو فضل حق از مقدمش مژده داد	پی سجده‌اش طاق کسری فتاد



(همان)

تمام تلاش بیدل در به تصویر کشیدن جام محمدی، نمایش ابعاد وجودی انسان کامل در آینه جمال و کمال محمد (ص) بود، که جامع جمیع کمالات الهی و واضح میزان همه مراتب اعتدالات انسانی و حیوانی است و تمامی پدیده‌های عالم روشن به نور مقدس وجود او است.

اگر ذره، گر آفتابیم ما	ز نور محمد کبابیم ما ...
ازو راحت و بی‌قراری ماست	وزو مستی و هوشیاری ماست
دماغ قدح تازه از سوی اوست	درود صراحی همه سوی اوست

(محیط اعظم / ۴۷)

۱۴- جام صدیقی

ابوبکر، با سرکشیدن جام معرفت، لقب صدیق یافت. او یار دیرینه پیامبر بود که به واسطه محمد (ص) با حق آشنا و از ما سوی الله فارغ شد. از این رو، نوشیدن باده عشق هیاهو و غوغا را از دل او برد و تنها نقش محبوب را در دلش برجای گذاشت:

کسی کز می عشق ساغر کشید	ز عالم به جز رنگ وحشت ندید
مزاچی که صدق و صفا درس اوست	زلوحش بود محو جز نقش دوست

(محیط اعظم / ۴۸)

۱۵- جام فاروقی

عمر با نوشیدن جام می ازلی، عدالت را پیشه خود ساخت و از فیض مستی‌بخش آن اعتدال و مساوات را برقرار کرد و با سخت‌گیری در احکام نفس و عقل لقب فاروق گرفت؛ از غیر خدا دل برکند و به معرفت و حقیقت رسید.

به اعتقاد بیدل، عدالتی که در جام فاروقی است، همان شناخت خویشتن خویش است که پاکی و صافی دل را سبب می‌شود:

عمر یافت کام از می عدل داد	بر آفاق چون استوار، خط نهاد
که هر کس ز مضمون این خط گذشت	به اسرار تحقیق واصل نگشت

(محیط اعظم / ۴۹)



۱۶- جام ذوالنورین

زمانی که دور یقین به عثمان رسید، از سر جوش خم حیا مست شد:

ادب موج زد از سراپای او	به جام گهر ریخت صهبای او ...
برافروخت از روی گوهر ضیا	به بزم محمد (ص) چراغ حیا
ادا کرد در جلوه‌گاه رقم	کلام ازل از حریر و قلم
	(محیط اعظم / ۵۱-۵۰)

چون عثمان از باده حیا مست شد، غافلان اسرار جام خونش را ریختند اما جام دل او از آگاهی و معرفت هرگز تهی نگشت.

۱۷- جام مرتضوی

در این دور مستی ختم به شاه ولایت، علی مرتضی (ع) می‌رسد. او از می معرفتی نوشید که محمد (ص) نوشیده بود و باده نبوت همان باده ولایت بود که در دور آخرین به علی رسیده بود.

علی گشت سرشار صهبای علم	که یک جرعه اوست دریای علم
نبوت بطون ولایت ظهور	جمال و جلال دو عالم حضور
شرابی که بیرون ادراک بود	به جامش عیان در دل تاک بود
	(محیط اعظم / ۵۲)

به اعتقاد بیدل، نبوت خرامیدن احد تا رسیدن به صفات و ولایت بازگشت صفات سوی ذات است. در نتیجه، همین مسیر نزولی و صعودی است که سعادت و تکامل نوع بشر را فراهم می‌کند. در ادبیات عرفانی نبوت و ولایت همواره، همانند دو سلسله زنجیر، پیوستگی دائمی داشته‌اند که با تعابیر گوناگون، این بایستگی بیان شده است. بیدل وجود محمد (ص) را میخانه معرفت و در رحمت آن را علی (ع) می‌داند:

که میخانه معرفت مصطفی است	در رحمتش حیدر مرتضی است
ولسی را بود از نبی انتظار	به جز شیشه نبود مربی جام
درین شیشه و جام یک باده است	دو پیکر ز یک خون نشان را داده است
	(محیط اعظم / ۵۳)



بیدل، در ابیات انتهایی این جام، دوباره تعاریفی تاویلی از می و ساقی به دست می دهد و یادآور می شود که اگر از می سخن به میان می آورد آن شراب ظاهری نیست که آدمی با نوشیدن آن دقایقی از دنیا و مافیها جدا می شود، بلکه مقصود از می معنوی همان کمالات انسانی است که معرفت و خداشناسی را موجب می شود و تاثیرش دائمی و همیشگی است و ساقی کسی است که انسان را به سرمستی و معرفت می رساند.

می است معنی نشوه نور و نار	بیا ساقی ای اعلم روزگار
به گفتن مجال است گردد تمام ...	که دور حریفان اسرار جام
به قبض سخن بسط دیگر دهیم	بیا کاین زمان نغمه ای سردهیم
زبان لغزشی، طرز مستان کنیم	به مستی لبی گرم دستان کنیم
به مبدا رسد منتهای سخن	که روشن شود مدعای سخن
(محیط اعظم / ۵۴)	

نتیجه

بیدل دهلوی به عنوان شاعری عارف و فلیسوف از ابزار شعر و ظرافتهای نهفته در آن بهره برداری کرده و از آن برای هدفی والاتر، یعنی بیان مفاهیم عمیق عرفانی، سود جسته است. این هنرمندی در ساقی نامه محیط / اعظم اوست. این کتاب با تاثیرپذیری از اندیشه وحدت وجود ابن عربی سروده شده که حتی چگونگی عنوان بندی بخشهای مختلف آن تداعیگر فصوص / الحکم ابن عربی است. نکته دیگری که باید اذعان کرد، آن است که بیدل به تفصیل در قالب حکایات و تمثیلاتی که در ادوار مختلف ساقی نامه آورده است، به شرح و بسط نکاتی پرداخته است که حافظ به عنوان اولین ساقی نامه سرای مستقل و بسامان، به اجمال و اختصار آنها را بیان کرده است. در این مقاله، اختصاصاً، دور دوم ساقی نامه بیدل بررسی شد و اندیشه بارز در آن این بود که جام دل انسانها در پذیرش شراب حقیقت ظرفیت یکسانی ندارند و از حیث قابلیت پذیرش دلهایی لیاقت دارند که از هر آلودگی پاک و مبرا باشند. دلهای پیامبران و ائمه و اولیای خدا از زمره آن دلهای تابناک است و



هرچه انسانها خود را به صفات این انسانهای ممتاز نزدیک کنند، به همان اندازه از شراب عشق و معرفت بهره‌مند می‌شوند:

کسی از خم عشق صهبای گرفت که در محفل قرب او جا گرفت
سر آن سر کز و ساغری داشته است دل آن دل که با او سری داشته است
(محیط اعظم / ۵۴)

پی‌نوشت‌ها

۱. دهخدا، ذیل ساقی.
۲. مصاحب، غلامحسین، *دایرة المعارف فارسی*، ج ۱، ص ۱۲۳۶.
۳. خزانه‌دارلو، احمدعلی، *منظومه‌های فارسی (قرن نهم تا دوازدهم)*، ص ۲۹۵۷.
۴. فخرالزمانی، ملا عبدالنبی، *تذکره میخانه*، ص ۹۱.
۵. همایونفرخ، رکن‌الدین، *حافظ خرابانی*، ج ۵، ص ۳۴۷۹.
۶. فیض، محمد عزیز، *بیدل چه گفت*، ص ۵-۱.
۷. بیدل دهلوی، عبدالقادر، *کلیات بیدل دهلوی*، ص ۱۶.
۸. شمیس، سیروس، *سبک‌شناسی شعر*، ص ۱۰۹.
۹. مجددی، ص ۷۸-۷۶.
۱۰. رضازاده شفق، *تاریخ ادبیات ایران*، ص ۲۵۱.
۱۱. فیض، محمد عزیز، *بیدل چه گفت*، ص ۱۴.
۱۲. احمد، عزیز، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ۱۰۹ و ۱۱۲.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، بخش دوم، ص ۸۰.
۱۴. لودی، شیرعلی‌خان، *تذکره مرآة الخیال*، ص ۱۲۴۹.
۱۵. نبی هادی، *عبدالقادر بیدل دهلوی (زندگی، نقد و بررسی و گزیده آثار)*، ص ۱۱۷.
۱۶. بیدل دهلوی، مقدمه، ص ۳۸.
۱۷. آلبرت شوایتزر، *اندیشه هندی و پیشرفت آن*، ترجمه انگلیسی، ص ۵۷، به نقل از نبی هادی، ص ۹۷.
۱۸. بیدل، کلیات، مقدمه، ص ۳۸-۳۷.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *شاعر آینه‌ها بررسی سبک هندی و شعر بیدل*، ص ۸۵-۸۴.
۲۰. بیدل دهلوی، کلیات، مقدمه، ص ۷۸.
۲۱. بیدل دهلوی، *مثنوی محیط اعظم*، ص ۹-۸.
۲۲. همان، ص ۱۱.
۲۳. همان، ص ۱۲.
۲۴. بیدل دهلوی، *مثنوی محیط اعظم*، ص ۲۹۵.
۲۵. خوارزمی، تاج‌الدین حسین، *شرح فصوص الحکم شیخ محی‌الدین عربی*، ص ۵۴.



۲۶. جامی، عبدالرحمن، *نقد النصوص فی نقش النصوص*، ص ۹۶-۸۸.
۲۷. عمادزاده، حسین، *تاریخ انبیا (از آدم تا خاتم)*، ص ۵۹۳.
۲۸. سورة انبیاء، آیه ۸۳.
۲۹. رجایی بخارایی، احمدعلی، *فرهنگ اشعار حافظ*، ص ۱۲۰.
۳۰. سورة قصص، آیه ۳۰.
۳۱. خوارزمی، تاج‌الدین حسین، *شرح فصوص الحکم شیخ محی‌الدین عربی*، ص ۴۹۹.
۳۲. همان، ص ۷۷۷.
۳۳. سورة نجم، آیه ۹.

منابع

- قرآن مجید
- احمد عزیز، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه تقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر، *کلیات بیدل دهلوی*، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران، الهام، ۱۳۷۶.
- همو، *مثنوی محیط اعظم*، به تصحیح و تحشیه یوسفعلی میرشکاک، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۷۰.
- جامی، عبدالرحمن، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، با مقدمه و تعلیقات ویلیام چیتیک و پیشگفتار جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- خزانه‌دارلو، احمدعلی، *منظومه‌های فارسی (قرن نهم تا دوازدهم)*، تهران، روزنه، ۱۳۷۵.
- خوارزمی، تاج‌الدین حسین، *شرح فصوص الحکم شیخ محی‌الدین عربی*، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- دهخدا، لغت‌نامه.
- رجایی بخارایی، احمدعلی، *فرهنگ اشعار حافظ*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۸.
- رضازاده شفیق، *تاریخ ادبیات ایران*، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۳.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، *شاعر آینه‌ها بررسی سبک هندی و شعر بیدل*، تهران، آگاه، ۱۳۷۱.
- شمیسا، سیروس، *سبک‌شناسی شعر*، تهران، فردوسی، ۱۳۷۸.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس، ۱۳۶۴.
- عمادزاده، حسین، *تاریخ انبیا (از آدم تا خاتم)*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۳.
- فخرالزمانی، ملا عبدالنبی، *تذکره میخانه*، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۷.
- فیض محمد عزیز، *بیدل چه گفت*، افغانستان، بی‌تا.
- لودی، شیرعلی‌خان، *تذکره مرآة الخیال*، به اهتمام حمید حسینی، با همکاری بهروز صفرزاده، تهران، روزنه، ۱۳۷۷.
- مصاحب، غلامحسین، *دایرة المعارف فارسی*، تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵.
- نبی هادی، عبدالقادر بیدل دهلوی *(زندگی، نقد و بررسی و گزیده آثار)*، ترجمه توفیق ه. سبحانی، تهران، قطره، ۱۳۷۶.
- همایونفرخ، رکن‌الدین، *حافظ خراباتی*، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- همو، *مثنوی محیط اعظم*، به تصحیح و تحشیه یوسفعلی میرشکاک، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۷۰.